

کیف تکون یعنی آیا پس آنکس که هدایت فرماید مقدار آنست که ابتلع کرده شود
 یا آن شخص که هدایت نکند مگر آنکه خود هدایت یابد پس شمار چه شده است چگونه حکم می نماید
 انبی و این صفت هدایت از جمله صفات بار تعالی است کما قال هذا کم للایمان و
 فرمود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس ظل این صفت البینه مستحب
 جلیل در شریعت و اصل اصول اخراص امامت و خلافت است پس هر که مهدی را ببرد
 تفصیل دهد یا اعتبار آنکه هدایت یافته اعرف بصالح امامت و مقاسد آنست و همان
 اصل در نظم خلافت و تفسیر جوش می باشد اگر چه بذات خود حاضر معارک نبود پس این
 تفصیل در بنده قرآن را پس پشت انداخته است و برائے او قوله تم قال کم کیف تکون
 صادق می آید و سابقاً گذشت که مرتبه عرفان بحدائے جهان شیوخ نمی داشتند بلکه
 که قرآن بران شهادت نظر نموده است و عمر خود معترف بود که من دنیا را تدبیر جوش می نمودم
 پس از دس چگونه هدایت بر دمان می رسید که همه ایشان در فکر ملک داری و اخذ خراج
 ملک از نام صدقه و جزیه منگمانده اند و بعد تسلط کرده اند چنانکه در صدر بنقل آمد که
 صاحب قول جمیل شاه ولی الله الدیلوی بقبر و استیلا ر خلفا شکا مشرف می باشد و
 بولتم شاندر آیه انما انت منذر لکل قوم خاد علی مرتضی را ادوی کل امت فرموده
 است چنانچه در تفسیر کر منشور مسطور است فاخرج ابن جریر و ابن مردویه و الباقی
 فی المعرفه و الدیلی و ابن عساکر و ابن النجار یسندهم جمیعاً لما نزلت انما انت منذر
 لکل قوم خاد و وضع رسول الله صلعم یدیه علی صدره فقال انا المنذر و اوما
 بیده الی منکب علی فقال انت الهمادی یا علی یک یهدی المقتدون یعنی هر گاه
 آیه انما انت نازل گشت رسول خدا صلعم دست مبارک بر سینه خود گذاشت و فرمود

که تر ساخته است نم و بدست مبارک ایام بدوش مقدس علی نمود پس فرمود که
 یا علی تو ادرکته هایت کتته است هدایت یافتگان است یعنی هر که قابلیت هدایت
 یافتن میدارند از تو هدایت خواهند گرفت انتهى و ظاهر است که رسول خدا صلعم مشرک
 است میباشند پس برترین سیاق کلام علی علیه السلام بادوی کل امت اند و مود آن
 لفظ لکل قوم است و این میطل بر عم فاضل فضل بن روزبهان و آخریه است آنچه
 در الباطل الباطل گفته اند رسول الله جعل علیا لعمم غد یوم سیدینی حاتم
 یعنی مولایت علی مخصوص بر منی باشم یودند بر تمام امت پس از آنکه در بیان تخصیص
 ظاهر شد و در مشکوة الصالحین از مسند احمد مذکور است قال صلعم ان تو مروا ابابکر
 تجدوا امینا زاهدانی الدین اذ غاب فی الاخرة وان تو مروا عمر تجدوا قویا امینا
 لا یتحاف فی الله لومة لایم وان تو مروا علیا و اولادکم فاطمین تجدوا عاویا مهدیا
 یاخذکم الطریق المستقیم یعنی فرمود اگر ابوبکر را امیر خواهید گردانید او را امین و
 زاهد در دنیا و رغب و آخرت خواهید یافت و اگر عمر را امیر خواهید گردانید او را قوی زمین
 خواهید یافت که او از ملامت ملامت کننده خوف نخواهد نمود و اگر علی را امیر سازید عاویا
 نمی بیند شمارا که او را امیر نمایند خواهید یافت او را بادوی و مهدی شمارا بصراط مستقیم خواهد
 رسانید انتهى از بیخبریت مقاصد اقصی بر می آید از آنجمله ما نحن فیها است که حضرت سادات
 ختمی مرتبت در ریاض صفات و خصائص شیخین و ابوالحسنین علی فرموده اند از ایشان
 منصب هدایت را منحصر بشاه ولایت اعلام نموده اند پس معلوم شد که آیه کریمه
 کنتم خیر امة اخرجت للناس در شان غیر شیخین است چه ایشان متصفا بایت
 نمودن نبی باشند و از برین وجه رسول خدا صلعم ایشانرا اجازت بر آن تعلیم مردمان

فرستاده است لهذا بحال نهایی خیریت للناس نمی سنود و همین نقطه حدیث و علم
 بیست و هفت و سنه الخلق الوالدیت است که مراد از خلفا بر اشدین غیر ایشانند چه نسبت
 بصفتی در حالیکه الصفة در سعی یاقت نشود و بکار نمی آید و در حدیث بیامده است
 که شیوخ ثلثه خلفا بر اشدین اند فاحفظوا و از آنجمله آنکه حضرات صحابه تا زمان ورود
 این خیر از صراط مستقیم مترنزل بودند چنانکه قول راخذ بکم الطريق المستقیم و لالت
 صریح وارد و از آنجمله آنکه حضرات صحابه جناب امیر را امیر خود با شکر و اینند و چنانکه آنحضرت
 صلعم باخبار ایاتی اشارت بآن فرمود پس از طریق مستقیم منحرف مانند و موبدان
 حدیث خیر لوم خیر است که رسولها علی مرتضی فرمود فوالله لان یهدی بیک حلال
 واحد اخیرونک من انیکون لک حمر التعم کافی البخاری و انت عارف که هدایت
 بر تو نقل علوم موقوف است در معیار دوم در بیست و هفت که شیوخ ثلثه از تفسیر قرآن و
 مرویات سنت بهره مند شدند پس اگر احدی از عتبات ایشان خیری یا لفظی در هدایت
 آنها مقتعل سازد یا بفراید مطابق حال ایشان تو آید و مستقرات کثیره هرگز متفاوت
 تو ناید و پناهاست که هر که قابلیت هدایت ندارد و اختلاف و امامت و دینی ریا
 نور سگرا آنکه حکومت اسلامی مثل سلاطین دنیا دارد که آنها بعد از امت و قضاة
 رعیت چنانکه محتاج در نفاذ شریعت می باشد همچین حال خلقا می توان گفت مگر احدی
 و بدعات ایشان در دین و خصم حقوق مستحقین از اهل بیت ختم المرسلین تعبیری در
 سلاطین هم نمیدارد و در نه مابا الغرض از شریعت که هدایت است از سر بر آرا که خلافت
 حاصل نمی شود چه او تم خاص بر ائمه هدایت قرآن تا نزل فرموده که قوله ذلک انما
 کلایب فیه هدی للمتقین و خلفا بر ثلثه تا در ائمه کتاب مانند چنانکه سابقا ذکر

عبارت اولی در حدیث
عبارت دوم در حدیث
عبارت سوم در حدیث
عبارت چهارم در حدیث
عبارت پنجم در حدیث

گذشت پس هدایت قرآنی از ایشان زخم نمودن باور ایشانست بچگونگی است و سوزنا
 قرآن حضرت اهل بیت را در حدیث نقلین جمع آورده فرمود که لکن یقیناً حتی یرد اعلی
 الموهن پس روشن شد که اهل بیت رسالت مثل قرآن الهی متقین میباشند و شهادت
 تنه کرامت آنست که از آنکه معصومین در هدایت ائمت ادعیه وافق ممتوی بعبادت
 رب العزیز و منکر معرفت و آداب شریعت زیاده از آنست که احصای نام و از حضرات ثلاثه
 در تفسیر قرآن و سنت نبوی رحمن چیزی تا آور نشده چه چنانیک هدایت در معرفت حضرت الهی
 و ادعیه و خطب نامتناهی بوده باشد که از آن ائمت را بصیرت حاصل میگشت بجز نظر ملک
 و تمدنی قاصد و در اینجا این مذکور که نشانه است با آیه میباید که میفرماید و ما خلقت الجن
 و الإنس لایعبدون و هرگاه علت خلق جن و انس عبادت دریافت شده است نظام
 تقدیری و نظم ملک پس بر آنست تعلیم طریق عبادت انبیا رب معبود شدند چنانچه میفرماید و
 کن جعلنا تو را نقدی بدینست که عبادنا و انک از تردی اولی الامر المستقیم
 یعنی گردانیدیم قرآنرا تا هدایت قرآنی بان برآید که خواهی از بندگان ما و بر آنست
 تو الیه هدایت بصراط مستقیم یعنی فعلی تو ملک می باید که خلیفه بعد از پیغمبر عام استصف
 به هدایت قرآنی بود بر آنست آنکه من کان تحلف الینی فعدا شدید بالینی و چگونگی شود
 که اولتم و را هم سالیقه ایته هدایه قرار دهد بقوله و جعلنا هم ایزدین و تاباسرینا و
 درین امت مرحومه که اشرف الامم است ایتم هدایه تجوز لقریب حال آنکه علماء امتی
 کانبیاء منی اسرائیل و ارواست و این منافی اشرفیت امت و لغوی است غیرت است

معيار حرام

قوله تم و سوانه لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضر و المجاهد

فی سبیل اللہ یا موالہم و انفسہم است یعنی برابر نیستند نشنیدگان از مومنین غیر
 معذورین و مجاہدان در راه خدا کے کریم کہ باہوال و نفوس خود را جہاوسانند انتہی یعنی
 مجاہدین راہ خدا افضل از قاعدین غیر معذورین اند و دیدہ باشی کہ جناب میر از زمان
 رسالت مرتبت تا عہد خلافت خود مجاہد فی سبیل اللہ تبارک بودہ اند و طمع عنانیم لفرس
 سلاح و زرہ عمر و ابن عبدود و شکرقت و در جنگ جمل لشکر با نزا از اخذ عنانیم بانداشت برائی
 آنکہ حضرت ولایت منزلت بر مال دنیا مال عقبی را اولی و البقی مؤید در مجاہدت بقابل
 جناب میر زمین لبر است کہ رسول خدا صلعم فرمود لضرۃ علی یوم الحدیق افضل من
 عبادۃ الثقلین پس غزوات شبوخ مقابل ضربت علی چہ مال است کہ پانچ و سنگ مقابل
 و زرہ جمل گذاشتہ شود جناب میر در اشعار دیوان می فرمایند بی مقامات بید چہین
 حاد الناس فیہا و یلحد و کھنن بی صولات تلیمہا و انا الحامل للراۃ حقا
 احتویہا و انا القاتل عموا یوم حاد الناس فیہا یعنی برائے من مقامات اند
 در بدر کبری و قتیقہ مردمان در ان سرگرم و عاشدند و در احد و حنین برائے من مقام
 حلا و ریہائے پے در پے بود و من عملدار حق ماند و من قاتل عمر و ابن عبود و مو باشم
 روزیکہ مردم کفار در ان روز سرگرم و غالب و ندا ما گاہی حضرات ثلاثہ در پے سیالہات
 ز فتنہ ہجر آنکہ معترف بقرابت گردیدہ اند کما مضی چہ خلفاء ثلاثہ در زمان رسالت
 وہم در عہود خلافت طالب دنیا مانند و نقد و ثیار ایرانیہ عقبی مقدم داشتہ اند چہ جناب
 خلفاء ثلاثہ بغرض ملک گیری و غارتگری و اخذ خراج از نام جزیرہ و حظوظ انسانی
 بلواطہ و زنا کاری حاصل شدن برائے مجاہدین آہل بودہ است بشواہد شنی اول آنکہ
 مدح مجاہدین فی سبیل اللہ از قتال با موالہم و انفسہم در قرآن جایا آمدہ است

و حضرت غلقا بپای جہاد بالفہم فرمودہ اند لهذا الجاہدون فی سبیل اللہ
 یا مالہم و انفسہم نمی باشد دوم آنکہ ما بغرض از جہاد و دعوت اسلام است و
 آن بیفاسح لالہ و تالیقات قلوب بیرون فالقہ اگر میسر نیاید آخر کار بیسیاف می باید
 و خلفا ثلاثہ از نصح و یران معری بودند لهذا بجای آوردند و حکمت مخفی در سیف طوط
 نظر آنها این بود کہ مال غنائم بدست آید آنچه بحالت اسلام آوردن کفار و عامہ انکار
 بتصح و مواظبت بدست نمی آید کہ مال تو مسلم ضمیمت کردہ نمی شود و در صد گذشت
 شواہد این معنی کہ صاحب قول جمیل شاہ ولی اللہ محدث و مناظر دہلوی فرمودہ کہ
 و کانت بیعتہ الاسلام متروکہ فی زمن الخلفاء اما فی زمن الراشدین منهم
 فلان دخول الاسلام فی ایامہم کان غالباً بالقہر و السیف لا بالتالیف و البرہان
 و لا طوعاً و رغبتاً الخ پس از اینجا تحقیق آمد کہ تو مسلمان زمان خلفا و دوران کرنا
 بخوف سیف یران ایمان آورده بودند بطوع و رغبت چنان لهذا آنچه در زمان
 بنی امیہ بنی عباس بظہور آمد محتاج بیان نیست و آنچه از خلفا بمیان آمد بقہر و سیف
 مقصود از آن در ہم و دینار و سہم و مکان و حکمرانی بر مردمان بودند ہدایت خلق اللہ و
 تبصیر مکلفان چه خود حضرت از بصارت یران حرمان میداشتند سوم آنکہ جہاد است
 خلفا ثلاثہ در زمان حضرت خیر الوری محض بنظر طلب دنیا و انتظار ایقار و عد کہ توز قیصر
 کسری بودہ چنانچہ سابقاً ذکر غزوہ بدر بسند نسائی و ترمذی و ابن حبان و المحکم
 گذشت کہ مجاہدان بدر بطبع تراختند کہ را بر قتل نفوس از خودشان اختیار فرمودہ
 بودند لهذا در غزوہ احد قتل نفوس از ایشان بکثرت واقع شدہ دنیا طلبان همچنان
 سے باشد کہ زبردست آید اگر چه سرازتن برود و محبت باہر و ایمان بود

در تاریخ الامم المشهور بتاریخ الطبری آورده اند که غزوه احد آورده اند از جمیع القوم هو
واضحاً به قالوا اطلقوا الى النبي فادركوا الغنيمه قبل ان يسبقونا اليها الى ما نقل
فكان ابن مسعود يقول ما شعرت ان احداً من اصحاب النبي كان يريد الدنيا
وعرضها حتى كان يومئذ انتهى بلقطاً يعني هرگاه قوم و صحابه رسول شهنشاه
گرویدند و غنائم را نیز دیدند گفتند که بر سرید و بر سید طرف پیغمبر و ادراک سازید غنیمت
را قبل از آنکه دیگران سبقت نمایند یعنی گرفتن پس ابن مسعود میگفت که من شعور
نمیدارم که کسی از اصحاب نبی اراده دنیا و نقد و جنس غنیمت داشته مگر امروز و را حد
یعنی امروز اراده دنیا طلب نمودند و این قول ما شعرت که مفید عدم اراده دنیا طلب صحابا
است از جمله افتراست بر این مسعود است نیز هر کسی که نظر بر غزوه بدر و سرایات صحابا
قبل از بدر برکے افادت اموال الیوسفیان میدارد و قوله حتی كان يومئذ البته
کاشف مرادات صحابه است پس ما در اینجا قیتم که در غزوه احد جهاد صحابه عظام بار آورده
و دنیا بود فعلی ذلک دیده شود که حضرات خلاق در آن روز چه اراده میداشتند میگویم که
بعضی عریض رفته بودند و حرص دنیا هم ترک داشتند بقول شاعر هندی
نه خداهی ملانہ وصال صنم نہ او حمر کے ہو کے نہ او دسر کے ہو کے نیز بعضی
بقول ماہم الرازی بر حیل احد ثابت ماندند و بعضی بقول حافظ سیوطی ابو بکر
صدیق اول من فآبر بود ند پس زمین کسان را شدان البته گفته بودند اطلقوا الى
رسول الله فادركوا الغنيمه قبل ان يسبقونا اليها و در غزوه خندق از مرادات
مجاہدین مسعودین بجز آن کسی و قیصر قرآن شہادت میدهد که وقت در پیش
محببت قیام خندق و بعد از آن مذکورہ بیا آورده گفتند ما وعدنا الله و

کافر و کما صدر و حال غزوه خیبر هم گذشت که مجاهدین طالبین دست تقدی
بر بهایم و آثار خیر بیان بتا بر هوس غارتگری دراز کرده بودند مگر از آنحضرت ممنوع
شدند و در حدیثی بوجه صبیح نفوس و تا فرمائی باو شکوک و کراهت باوصحاب او تم نشان
از مرادات ایشان خبر دار بوده بر کس تالیف قلوب آنها و عده غنائم کشید و در آیه و حدیث
که الله مقام کثرتة تلخذونها فجعل لهم نازل فرمود که بیاس خواطر آنها مشغول
هم از آنها متهم گردیدند پس بمرتبه الم تشریح گردید که غزوات مهاجرین مجاهدین بدو
غنائم بوده اند الحال دریا فیتیم که حضرات موعودین بوعده جلب خزان اسلام
آوردند و بیاس و عده غنائم در جنگ می رفتند حتی که در سریات بلانامه موسی رفتند
در سوره صلح را در مدینه تنهایی گذاشتند و بر این عمل ایشان آیه و ما کان المؤمنون
لینفروا کافة نازل گشت کما فی الدر المنثور و لیاها لنقول و در غزوه تبوک چون بو
غنائم هشام ایشان رسید قالوا یرجوا هذا الرجل ان یفتح قسوس الشام و حدیثها
کما فی لیاها لنقول ایضاً پس مرادات اینحضرات در دیگر غزوات و سریات عهد رسالت
ویرین اراده بوم احد و غیره قیاس بواجب فرمود اکنون بنظر استخوان مقابله در فضیلت
مطلقه می باید شنید که علامه مطبری در ضمن غزوه احد روایت آورده ان طلحه بن عثمان
صاحب لواء المشرکین قام فقال یا معشر اصحاب محمد انکم ترعومون ان الله یجعلنا
بسیوفکم الی النار و یجعلکم بسیوفنا الی الجنة فهل منکم احد یجعلها الله بسیوفی الی
الجنة و یجعلنی بسیوف الی النار فقام الی علی بن ابیطالب فقال و الذی نفسی بید
لو فارقتک حتی اعطیک بسیوفی الی النار و یجعلنی بسیوفک الی الجنة فصر بعلی فقطع
فقط الخ لم یض اصح بوم احد طلحه بن عثمان علیه از مشرکین قریش گفت که ای گروه

اصحاب محمد شازعم میدارید کہ ہر آسنہ خداوند تم از سیوف شمایان بدوزخ انداختن عجلت
 میفرماید و از سیوف مایان شمارہ بخت رسانیدن عجلت می نماید پس ایاکے ہست از شمایان
 کہ خدا یتعالی اورا از سیف ماجلت بخت رسانیدن بفرماید یا مر از سیف و عجلت بنا
 انداختن بفرماید پس علی بن ابیطالب برخواست و فرمود کہ قسم بخدا نیکہ نفس من بدست
 قدرت اوست کہ من جدا نخواہم گردید از تو تا آنکہ ترا از خدا یتعالی از سیف من بدوزخ
 رسانیدن عجلت فرماید یا مر از سیف تو بخت فرستادن عجلت نماید پس حضرت علی ضربتے
 بروے زو و پاکے طلحہ قطع کرد و او بزر آمد الی آخرہ و ظاہر است کہ طلحہ در مبارک طلبو
 نام کے از صحابہ نبروہ بر جمع موقنین لبیک گفتن واجب شدہ بود مگر احدی از افضلیت
 خوایان باقتضای کمال ایمان و ایقان و رجوع بدرگاہ ایزد سبحان در میدان برآمد
 شد بجز علی بن ابیطالب باہرہ منتظر الخلاقہ بودن کہ برخواست و اشدار علی الکفارہ
 طلب جنت جنبش نکرد مگر آئی الجنتہ تحت ظلال السیوف وید و مال غنیمت دران
 ظلال نیافت حالاً حال غزوات ایام خلافت خلفا قابل ملاحظہ
 است اولاً سائجہ بجا کذا قتل مالک بن نویرہ است کہ بر منع اوائسے زکوٰۃ مرتد خواندہ
 شد بقائدہ رسی غارتگرے اموال و اسیری اہل و عیال و زناکاری خالد سیف اللہ
 کو ہیدہ مال ہر چند عمر فاروق متعرض حال او شد بدلیل حدیث پیغمبر کہ فرمود امرت
 ان اقاتل الناس حتی یقولوا کالہ انہ الله وان محمد رسول الله فمن قالوا نعم
 متی مالہ و دمہا مگر بیچ پیش زفت باز عمر فاروق بابو بکر صدیق گفت کہ ان
 خالد زنی فارجمہ و اند قتل مسلماً و اقتلہ بد مگر اجہاد صدیقی مخالف قران و
 سنت پیغمبر زمان غالب آمد کما فی تاریخ ابن خلکان تا آنکہ عمر فاروق بہین غصتہ

خالد بن الولید را در عهد خلافت خود رسوا فرمود که از سر و آرزویش که معزول داشت
 و دستارش از سرش گرفته شد مال و منالش مقاسمت کردند چنانچه علامه السیر و صاحب
 الخبر این کثیر در تاریخ خود آورده عن ابن اسحاق قال ان عمر اذ عزل خالد
 بکلام بلغه عنه ولما کان من امر مالک بن نویره و قال کالی بن عمیر ابدل
 و کتب عمر الی ابی عبیده ان اکذب خالد فنهضوا و ان لم یکذب نفسی فیه من
 فانزع عمامته عن رأسه و قام مالک نصفین الی ان روی قاسم را ابو
 عبیده مالک حتی اخذ احد فعلیه و سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان آورده
 لم یزل عمر علی خالد مدّ خلافة ابی بکر الی قوله فقام الی بلال بن حماسة المودع
 ليعقله بهامة فقال لرايها ماتريد وقال منه ثم قال لبلال افعل ما تريد فيقال
 انه عقله بهامة انتهى بلسان ملخص روایت این کثیر آنکه خالد را معزول کرد
 بکلامیکه از بوسه رسیده و از ناحی قتل کردن و سے مالک بن نویره را فرمود
 که خالد و الی عمل مرانی شود و با ابو عبیده نوشت که اگر خالد نفس خود را تکذیب سازد
 که من در حج گوام فبها و اگر تکذیب نفس خود نکند پس وی معزول است و عمامه از سر
 و سے استزع سازند و مالش را از و سے بقدر نصف بگیرند پس ابو عبیده چنین کرد
 حتی که یک پاپوش اخذ کردند و سبط ابن الجوزی روایت می نماید که عمر همیشه در
 خلافت ابی بکر خالد غصه ناک ماند و در قصه عمامه گرفتن خالد آورده که بلال حکم
 ابو عبیده برخواست که از سر خالد عمامه را بگیرد و خالد گفت که چه اراده میداری و بلال
 را در چشم واد پس ازان تمالد گفت که بکنه آنچه اراده داری من سمعاً و طاعة گویم
 مبارکم امیرالمؤمنین گفت همیشه بود که بلال عمامه خالد از سرش بگیرد و گفت ای

چنین جہاد الی بجز بر مالک بن نویر و کہ عمر تا القضاء کے مدت یا ہمہ فرست و صداقت و
 عدالت و صلابت را و دیا پیر ایسا ز خالہ سا خط ماند و جز اللہ و در عہد خلافت در کنار وی
 نہا و پس یکا جہاد صدیقی کہ علانیہ مخالف تہدیدات قرآنی و منوف از حکم حضرت رسول
 رحمانی بود و در انہا طشت از با لغش فاش بیان آمد چگونہ در جہاد فی سبیل اللہ گفتہ
 مے شود و الباقی سیاتی دیگر جاوشہ جان ربا کہ مایہ ناز و گل سے مغز و طناز است
 جنگ میا۔ است کہ در ان عدد کثیر قرار قرآن و دیگر صحابہ متہم باشان بکا آمد علامہ
 طبری از ثابت بن قیس بن شماس صحابی کہ حدیث صحابی بلا تراحت تہ تنقید مقبول
 مے نمایند آورده کہ فرمود یساعدا و تم انفسکم بامعاشی المسلمین اللہم ان ابوالیک
 صحابید ہو لآء یعنی اهل الیام و ابرہ الیک مرایصع ہو یعنی المسلمین یعنی
 یہ اوت گرفتہ اید اسے گروہ مسلمانان بار اہل امن یہ آیت ہو جو طرف تو از چیرہ یکا اہل
 الیام عبادتیش متیابند و ابر اسے تا کم بطرف تو از چیرہ مسلمانان ہو گفتہ انتہی پس این
 صحابی ہللا حظ یہ سواری مجاہدین جنگ میا۔ ہر وہ گروہ مرتدین و صحابہ مجاہدین را
 در ترازوی صداقت برابر بخید و فصل مجاہدین را جہاد فی سبیل اللہ در ۱۰۷
 اشارت است کہ مسلمانان بطبع اموال خونریز بہا مے نمایند پس نازش قوم و اقوام
 و جمہور انام کہ قتال انو بیک صدیق یا مرتدین بنا بر تہذیل واقع شدہ است از سر
 باطل و از صحت عاقل بر آمد کہ یک حدیث ثابت بن قیس ہمہ بالانہی ہا و متاخرین
 خوش عقیدہ راتباہ و خاک سیاہ گروانیزد و دیگر مرتدین استیلانی تہادات و امان
 نامہ بر سوم کتابس کہ از ظلمت آیات بزبان صداقت بنیان ابو بکر در فتح شام
 حادث شدہ است چنانچہ بلاذری در فتح دمشق آورده کہ خالد بن الولید بعد از

فتح صلحنا بر نوشتن هان اما اعطی بخالد بن الولید اهل دمشق اذا دخلها
اعطاهم اما ناعلی انفسهم واموالهم دکنایسهم و سوره مدینتیم لایعد ۳ و ک
بیکن شی من دور هم لهم بذک عهد الله و ذم مقاس سوله و الخلفاء و المؤمنین
کایعراض لهم الا بتجیر اذا اعطوا الجزیه یعنی بشرط ادا کس جزیه بر نقوس کفار
واموال آنها و کتالس آنها و حص بلاد ایشان امان است بهم بخورده خواهد شد
و کس دیگر در خانه کس آنها قیام نخواهد ساخت و آن بعد خدا و ذمه داری رسول
الله و خلفاء و مؤمنین است از ایشان تعرضی نیست مگر بخیریت هر گاه جزیه داده
باشند ازینجا ظاهر است که امان بر ملت مشرکین و کفار محض بر وصولی جزیه بلا شرط
نهی عن ان یزیدوا فی کفرهم و ینبوا بربهم و ینبوا بربهم و ینبوا بربهم
دینی فافهم و بجز جمله بلیب منافع بملت و ایاحت رسوم عبادت و ملت کفار و اشیاء
محرمات شرعی در صلحنا مجاز در عهد عدالت عهد خطاب بقلم آمدند چنانچه علامه
طبری در تاریخ الأمم و الملوک در فتح قومس آورده هذ اما اعطی سوید بن
مقرن اهل قومس و من حشوه من الامان علی انفسهم و ملایم و اموالهم
علی ان تؤدوا الجزیه یعنی آنها امان است آنچه خواهند بکند بشرط جزیه و لایعترضون بها
ما ینتج منها و علامه طبری در فتح اذربایجان نقل میفرماید و هذ اما اعطی عبده
ابن فوقد عامل عمر بن الخطاب علیه السلام اهل اذربایجان مسلمان
جایا و حواشیها و سفارها و اهل ملایم کلم الامان علی انفسهم و اموالهم و
ملایم و شی ایهم علی ان یؤدوا الجزیه علی قدر طاقتهم یعنی اهل اذربایجان جوانی
و جوانب آنها را و اهل ملت ایشان را بر نقوس آنها و اموال آنها و ملت آنها و شی

اخذ نماوندن مجوس و جبر یعنی سبباله گفت که من کاتب جزیرین معاویه عامل کوفین
 بودم پس مکتوب عمر قبل از یکسال از وفاتش یا آمدن این مضمون که تفریق سازید
 در میان ذی محرم مجوس آنچه نکاح باهنات و اخوات می سازند و عمر از مجوس جزیره
 یعنی گرفت تا آنکه عبدالرحمن شهادت داد که هر آنکه رسول خدا از مجوس ببرد جزیره وصول
 میفرمود و ائمتی ازین روایت بنظر دقیق مفهوم می شود که حکم تفریق محرمات آنست که
 محارم بوجه عدم اخذ جزیره بود و از آنها یک جزیره گرفته و شبیه آنها هیچ حکمی بر او منع
 داشتن نمودند و از تار با مادران و خواهران از بارگاه خلافت و گفته صادر نشده
 چه اخذ جزیره محرمات الهی را حلال در خلافت ایشان نموده بود و بعد از دریافتن عمر
 فاروق جواز جزیره از مجوس که بر آنها مقرر کرده باشد قریح سمع نشده که خلافت مآب
 یابد و نیز حکم تفریق المحارم و المحرمات صادر فرمود پس این است حقیقت جهاد آ
 و غزوات که موجب ترقی اسلام گفته می شود پس این است مال جهادات خلفا
 راشدین که صد نفرین بر این دین و آئین حتی که خود عمر خطاب جهادات ایام ابی بکر
 صدیق را من باب تعالی و ناموری میدید چنانچه علامه واقفی در قصه ابو عبیده
 و خالد بن الولید در باب معزولی و احتساب خالد آورده قال خالد اذا قال
 امیر المؤمنین عمرانی لا اری الجهاد الا لاجل السموات و الله لا ولایت اما ان ابد
 یعنی خالد گفت هرگاه عمر در حق من فرمود که من اراده جهاد ندارم مگر بسبب ناموس
 و علوتسوری قسم بخدا من اماره هرگز نخواهم نمود ائمتی پس ازین کلام صدق
 انضمام جمله جهادات خالد که بحکم ابوبکر صدیق ظاهر شدند که فی سبیل الله و علی
 سبب حاج الشریعة العزیز کما هی زکیه و هم واقع نشده اند مگر آنکه ناموسی مکنون ظاهر

ایشان بود و خود خلافت مآب ابن الخطاب غزوات و فتوحات خودش را فتح دنیا
می دانست و میگفت فتح عراق انی سمعت رسول الله صلعم یقول لا یتفتح الدینا علی
احد الا الحق بالله عزوجل بینہم العداوة والبغضاء الحدیث فی مسند احمد یعنی
دنیا بجز کسی مفتوح نمی شود مگر خدا کے عزوجل در میان ایشان بغض و عداوت
مے اندازد و انتہی و انت ماف کہ مالک مفتوح خلفاء و غیره استینا بیان آمدند و
بلوایان مصر و عراق شہادت بر بغض و عداوت خود ہند کہا ذکر فی الصدہ پر نوع
جہادات خلفاء القہر برائے اخذ غنائم و بحالت صلح بغرض حصول جزیرہ و علی الترتیل
یکم طرف علی رشوکت خلافت دینیوی بود و لهذا افضلیت را از شیبہ رخ بار سوخ من
عند اللہ تم چه علاقہ تا آنہا را تحت مفاد آیہ و الحمد و ان فی سبیل اللہ شمار
کرد و شود و شکوفہ نوز سید شجرہ غزوات آنکہ حافظہ یہ طبری بر کتاب الاوائل اہل
مے فرمایند اول ما ظہر للواطقی الاسلام حین کثروا القرونی صد سالہ
سرد و طالت غیبہ الناس عنہم و جسد بعبودت و سبوا ذاری المشرق
و اتخذوہم خدمہ رطانت الخلوک بھم و الصیبت انہم فطلبہم امتہم العقل
اعتبر قاطعہم نکاح اول ظہر و ما بخراسان انتہی ملخص آنکہ مجاہدین صوا
و زبیر در صدر اسلام ابتدا کردند بغض اعدا و فتح فطرت از غلمان مشرکین
و ان خلافت عمر بن خطاب ہر یک سے بعد ہو مقبول گشتہ کما فی تاریخ
الامم الیوم الیہ یوجہ جہاد است و کما تریاتہ و منہ انشا اللہ تعالی
و بتاریخ از فتوح تا پھر سے بعدیم رازت الیہم و بیزرگان در بارہ انشا اللہ تعالی
انشاء اللہ تم گردید کہ چون سزاست و دراری مشرکین در صورت مجاہدین بجز

دیدند که در اسلام اینچنین فعل شنیع و عمل قبیح معمول است ابتدا از آنها ارباب
 قیاد و در حالت تخلیه و خاموشی و مراقبه آنرا در اعمال دینی شامل فرموده باشند و این فصل
 غیر فطرتی از جماعت عدول بجایگزید و تقویای یاد گرفتند و هر قدر که درین باب
 گفته شود در ترقی اسلام و شوکت خلفا آنام البتة کثرت باشد و پیر همین رواج هوا
 خوابان شیوخ فضیلت من عند الله بحق ایشان میخوانند لغو و بائسته از خیار همگان
 هویدا گردیده است که جهادات ایشان بزور بازو و سراییمان دنیا خاسته برای
 تعیش و کامرانی و سلطنتی بوده و هرگز برای تعلیم و نیات و قران خدائی و ترویج احکام
 شریعت حضرت سبحانی بمیان نیامده و چگونه گفته شود که از این قسم با اری مشتمل
 آداب اسلام در یافتند و بر صراط مستقیم با این هر کجاست و هر کجاست بشیر مستوی
 گردیدند و آنرا کذاک و غیر مجاهدات اعظم صدیقه و از روق ملک با اری ملک شاه
 و غیر است یافت ایشان از آن روز با مستحکم گردید سابقا بگذرد که آنحضرت
 سلام و دعوت اسلام وعده کنوز کسبی و قیصر با ایل که فرموده و در یونان و آنرا
 مقوله همین مسلمانان را در آیه اذ یقول المناهقون والذین فی اولادهم و غیره
 الله و رسوله اکثر و رسا حالی فرموده و خواهی یافت مانت بطلب اب ایادین لغو
 اذا فحمت علیکم خذ ابین تا اس و انروم ای قوم انتم قال سدا رحمن بن علی
 و منیر کم که الله تعی فکان رسول الله کل ایل انتم تافسون شه
 تتحاسدون قم تدرابرون قم تباغضون الحدیث را ایقار ایاه نود
 است و ترجمه اش در صدر کتاب محضرا گفته شده الحال ملاحظه شود که در هر جا
 نصیحه و در خزان قیصر حضرت ابوبکر صدیق شدند و متصرف خزان کسری حضرت

معنی این است که
 در این باب
 سرفی و استیجاب
 در این باب
 در این باب
 سرفی و استیجاب

عمر فاروق اعظم گردید چنانچه علامه بلاذری در فتح البلدان آورده قالوا لما فرغ
 ابوبکر من امراء الروم ادعى توجيها للجيش الى الشام فكتب الى اهل مكة والقطاف
 اليمن وجميع العرب بنجد والحجاز ليستنقروهم للجهاد ويغنم فيه وفي غنائم الروم
 فسار الناس اليه الى اخذ قوله فمزمومهم وغنم المسلمون غنائمنا يعني كفتت
 که ابوبکر هرگاه از قتال اهل الروم فارغ گشت متوجه کردن لشکر طرف شام تهنیز فرمود
 پس مردم عرب را اهل مکة و طائف و یمن و جمیع عرب بنجد و حجاز را نوشت و بر او جواب
 طلبید و در آن ترغیب داد و غنائم روم رغبت و آید پس مخلوق طرف صدیق زود
 زود آمدند تا آنکه رومیان گریختند و مسلمانان غنیمت پاكے حسته بردند انہی و محققان
 کہ در آن وقت پاكے تحت قیصر روم در شام بود و یمن ترغیب غنائم عامۃ الناس
 را بران آورد کہ سے ہر کجا چشمہ بود شیرین بیام مردم و مور و مرغ گرو آید بیلا
 و علامہ بلاذری در قصہ یوم مہران آورده ان عمر تدب الناس الى العراق
 فجعلوا يتجانونه ويتشاقلون عنده حتى هم ان يغزو وينفسه و قد ام عليه خلق
 من الازد يريدون غز والشام فدعاهم الى العراق و غنمهم في غنائم آل
 كسرى فردوا العختيار اليه فامرهم بالشعوص الى ان قال ففتحوها واجلوا اهلهم
 عن مناظر الى قواهم وكانوا يعيشون بجبايتا لون من الغارات يعني عمر فاروق
 مردمان را بر كے فتح عراق طلب داشت مردمان ازان تمامی واحترار و سپهر سیریکه
 و انباری از جنگ عراق بنمودند تا آنکه عمر بنفس خود قصد غزافرمود و مردم از قوم
 ارد بر روم داخل شد کہ اراده غزوه شام میداشتند پس عمر آنها را دعوت
 بفتح عراق کرد و بنامیم اورد کسری ترغیب داد مردمان عمر فاروق را اختیار داد

که در آن وقت پاكے

کہ پیرسوی کہ قرمانی مطیع تو یا شیم عمر خطاب برواگئی عراق قرمان داد تا آنکہ فتح
 کردند و عمر را از جاکے بلند آہنہا خارج نمودند و فاتحین با موال غارت کرده در
 تعیش افتادند انتہی پس این حال بزرگان دین بود در قریب زمان وحی و حضرت
 نبوی کہ بغرض تعیش جہاد میفرمودند و برائے لضعاف و مواعظ مردم ہی رفتند
 بای توغ ایچہ رسول خدا اور دعوت اسلام وعدہ کنوز کسری و قیصر فرمودہ بود و بعد
 القراض مدت و امتداد یافت بہان کسان و فاشد کہ اسلام بہتنام کوزان قبول
 و اختیار کرد و بودند و از القضا کوزان و صورت و قانیدین میگفتند ما وعد
 اللہ و رسولہ الاغر و اولیں مفاد ہجرت این بزرگان موافق حدیث مقدس
 حضرت نبوی فمن کان ہجرۃ الی الدنیا یحبب با صادق برآمد کما ہون فی البخاری
 لہذا نازش یحیی ہجرت و اولیت فی الاسلام ایشان عمر عتیق چگونہ می زید
 تا ادعا کے افضلیت نمودہ آید و در صدر اشارت رفتہ کہ امیر المؤمنین و جنگ
 جمل راہ غنائم منوع داشتہ بودند و بیع غزوہ بنی نضیر و بنی سدیہ و بنی
 طلب بنی سدیہ چگونہ سخت را یک آنجناب جمع شد و بیع غزوہ خلفائے ثلاثہ
 از طلب موال خالی نبودہ چنانچہ بر عامہ است ظاہر تر است کہ ابو بکر صدیق منکر
 زکوٰۃ از غنم حوالگی زکوٰۃ در قرار دادہ ہمال و منال و نسوات را حلال داشت
 اگر محاسبت محض بر ایصال و انکار زکوٰۃ بودی غارت گرت چرا جائز داشتی مگر
 آنکہ کنون خاطر از جہاد طلب دنیا و مردم دنیا و تعیش دنیا و دنیا موری در دنیا بود
 و اصل اسلام ازین مجاہدات از سر فقو و مینو دین ہل اسلام حاسیان ملوک
 ثلاثہ را شرم می باید نمود کہ آنہا را افضلیت من عند اللہ میخواندند و ابو بکر صدیق

ففضل الخلق بعد النبي مني ما نذ حتى که از محترت رسول الله او را مقدم میدانند و می نشانند
 و می دانند اینها موازنه افضلیت در یک امر قتال فرمایند که خلفا هیچ جنگ نکردند مگر
 آنکه اموال و اساری بلا لحاظ اسلام و کفر مقتولین آوردند یا خراج ملکی بنام بنی مکه
 نکردند و قتال امیرالمومنین و عی ختم المرسلین در راه حضرت رسالت عالمین از کثرت شهادت
 مخصوصه منجلی است که در عهد رسالت قتل کفار فرمود و سلب مقتول نه نمود یا وجود
 حکم اباحت من قتل قتیلانله بنیه و در جنگ عمل بخاتم را منع فرموده بود الحق چه نسبت
 خاک را با اعلم پاک پس حیرتم می باید که یوم سقیفه و ایام شوری و یوم الدار احدی
 انشیون شدند پیران کج با فصوصه قاتن خلافت نمود پس نیرده همواره از اخبار
 به و واقف اخباری تقییم خلافت خود را میخواستند اما بعد مرور و ظهور بنا نقلان
 در سلاف بملاحظه فتوحات شام و عراق آیه اختلاف را بحق فاتحین اعنی
 شهبان بدین با محتاج قوا که استخلف الذین من قیام چنین قیاس کردند که بنی
 امیه بنی راجتا که گنگ با هم و مسر زریه حکومت شانمانده همچنین وعده خدایتعا
 بر فتح شام به اقی براسه شخبین مقرون و فاگردانیده است چنانچه در تفسیر شیبینی
 مذکور است چنانچه قولی بلیستخلف الذین من قیام الذین من قبلهم یعنی در زمین عرب و
 عجم کما استخلف الذین من قبلهم یعنی در زمین عرب و عجم کما استخلف الذین من قبلهم یعنی
 بنی امیه از قبل که زمین عرب و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک و
 اهل آن بودند کنند و اندک فرصتی را نیز بویعده مومنان و قافر مودد جزا بر عربها
 و با امیه بدو و در پیشان ارتزاقی داشتند انتهی کلامه و بکذا فی الکشاف
 نیز ازین آیت عین خلافت چنانچه هست که نازش نمی سازند اگر آیه شریفه

پہلین معنی مذکور است پس مخزنوں قوم ہر آئینہ کے سو دانت چہ جعل حضرت
 الہی ہر دو وجہ جاری شدہ است آنچه در آیه کریمہ اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا
 و انکم مالک یوم احد اجمع آمدہ است یعنی یکے جعل شرعی کہ بواسطہ وحی و از
 دینی سے باشد چنانچہ این جعل در اذ جعل فیکم انبیاء اعلام فرمودہ است
 ثانی جعل نظام دینی و آنرا در قولہ و جعلکم ملوکا مبین داشته است و بی
 اسرائیل البتہ ہر دو جعل دینی و دینی ممتنع شدہ اند کہ نبوت و سلطنت ہر دو
 یافتہ فعلی و لک از انادہ قول و کے تصرف کردند در ان چنانکہ ملوک در مالک
 خود سے کنتہ التواضع و لایع گردید کہ بنی اسرائیل چنانکہ بوجہ دینی از حضرت
 الہی مثل ملوک در مملکت مصر و شام تصرف شدند چنانکہ خلفائے ہر دو ملوک دینی
 بر خلافت متمکن شدند بر اُسے ایقان از و تم جعل نظام دینی جاری شدہ بود چہ
 فتوحات خلفا در عرب و دیار کسری و بلاد روم کہ بدالیشان رسید از قسم فتوحات
 ملکی بود نہ بوجہ شرعی و او تعدد در باب سیرۃ ملوک فرمودہ است ان الملوک اذا خلوا
 قریۃ افسدوها و جعلوا اعزۃ اہلہا اذلة و کذلک یفعلون و سیوطی در التقان
 در تفسیر این آیه آورده کہ این آیت تا افظ اذلة مقولہ حضرت بلقیس زوجہ حضرت
 سلیمان نبی اللہ است و قولہ و کذلک یفعلون قولہ تم است پس حقیقت خلافت
 خلفاء راشدین معلوم شد کہ تصرف ایشان مثل لہ بن ملوک بنی اسرائیل بود و
 فتوحات ملکی قائم چنانکہ در صدر مفضلہ گذشتہ شرعاً مذموم در دنیا طلبے میان گویا
 شرعی مانده است یا است کہ او تم در خلافت اہل دنیا میفرمایند فعل عسیتم
 ان تو لیتم ان ففسدوا فی الارض الالیہ اتجہ طایق التعل بالتعل بسیرت سلاطین

الحق آنچه منتشر قلبی خلفا بود و همان آتش در کالته می نمود بهمانرا پیر و ان درین وعده
 الهی عالمی کرده اند و دنیا را درین آیه فهمیده اند که درین مهین که مال کسری آیه
 زین درین گریز که شرم آید فرواید بهر نوع شان نزول آیه شدت خوف مهاجرین
 بود پس سه می تراود چه کند آنچه در آورد دل است بی دوم اوله شان درین آیه
 وعده را بلفظ ماضی و استخلاف را بصیغه مضارع فرموده است و آن مخبر است که
 وعده الهی قبل از ورود این آیه بوده پس نزول این آیه بعد در وعده ماضیه میجو
 میجو باید چه بلا سبب کلام عبث می شود و آن از حکیم علی الاطلاق قبیح و محال است
 چونکه شان نزول مذکور بر طبق شکایت مهاجرین یا جماعت مهاجرین کما فی تفسیر
 حبیبی و کشاف واقع است فلا محاله در اینجا وعده می باشد چنانکه قار تعقیب فاجرا
 وعده بر جمله شکایت که در تفسیر زمخشری است ولالت دارو که علی الوقت بیان
 آمده و کلام زمخشری و اطهر هم علی جزیره العرب انصرف عن الظاهر است چه آیه
 استخلاف در سوره نور وارد است و قتیکه قصه اقلیم المؤمنین و ایشیه ابوالپی
 سفر غزوه بنی مصطلق در پیش آورده و از کتب سیر و اخبار متفق علیها ثابت است
 که غزوه مذکور و قصه اقلیم در سال پنجم از هجرت بیان آمده است و نزول قوم مسلم
 است که نیز از تمام المؤمنین بهمان زمان بعد در چندین ایام درین سوره
 نازل شده پس در یاقوتیم که آیه استخلاف نیز در سال پنجم آمده است و قتیکه اراضیا
 و مساکن بنی نضیر قبل ازین وقع عمارت و اقلاع و زراعات و باغات و موطن
 بنو قریظ در هجرت سال پنجم از هجرت بقیضه این سلام آمده اند فعلی ذلک آیه استخلاف
 نسلی الظاهر در ذکر القار و عدل استخلاف مسلمانان است که ذریب بنو النضیر و بنو قریظ

وجانت المسلمین مقام قدر و رده اعلا و امتحاله و امور غیر واقعہ لازم سے آید و آن لغوی
 سبب نزول است کہ بعد از آنکہ وعده ماقبل و آلان الیفا و عدتگرید پس بچہ سبب این
 آیه آمدہ کہ در بحالت لغویت لازم می آید آنچه از حکیم مطلق محال است و درین وقت سخن
 مواعدہ کہ انالہ خوف و ظہر تکن و قبضہ فی الارض است بہر وجہ ثابت تراست پس کدام
 امر مانع آمد کہ امتحاز و عدت شود و علی سبیل تنزل و تسلیم امر غیر واقع میگوم درین صورت
 سے پرسم کہ معنی قولہ تم ولید لہم من بعد خوفہم ائمنایوم قطع مکہ ہباجیرین را
 ظاہر شدہ بود یا الی آلان کما کان ہباجیرین کہ لیسون فی السلاح و یحسون
 فیہ تاقح جزیرہ عرب و بلاد مشرق و مغرب و مغزق نمودن ملک اکاسرہ و ملک
 یخزان ہا و استیلار فرمودن بر دنیا خائف و خاسر مانند حال آنکہ این معنی اظہر از
 است کہ اسلامیان را تبدیل خوف با من و طمانیت قبل از یوم قطع مکہ حاصل شدہ
 بود بلکہ یوم اتراب از دستانگی کفار قریش مطمئن گردیدہ بودند کہ بعد ازین کفار
 قریش را یا راجی حملہ آوری نماندہ بود پس ثابت و محقق گشت کہ امتحاز و عدت حضرت
 انبی در عہد رسالت بہر ممکنان ظاہر شدہ بود فعلی ذلک پس معنی نیست خلیفہ ظاہر
 زمین است کہ البیتہ البیتہ انہارا آلان خلیفہ میگردد انہم فافہم لہذا این آیه استخلاف را
 حقیقہ بیا خلافت خلفا نامداریزہ تعلق دینی است نہ شائہ دنیوی بلکہ مناسب حال
 ایشان آیه قبل عسیم ان لو لیتیم است کہ تذکر آمد و دیگر در متن قرآن لفظ فی الارض
 است پس مراد از ان یا بنا بر افادہ ز متخشی جزیرہ عرب و خزان اکاسرہ است
 یا خاک پاک مکہ معظمہ ارباب نصفت و اصحاب رشادت میدانند کہ آنحضرت ص
 را وہا جیرین نیک آئین را مولد و مستشار خاک مکہ بود و از آنجا ہجرت کردن

بدلیل قولہ تم اذا خرجہ الذین کفروا البتہ شاق و تاگوار بودہ و از تقاضای قنطرت حبیبی
 بخودی کشید و در حرم کفار و مشرکین صنم ہا گذاشتہ بودند و آنحضرت صلعم بدل میخواست
 کہ در آنجا کے پاک متصرف گردیدہ حرم محرم را از انہا پاک سازد لہذا وعدہ الارض
 حسب اہلش پیغمبر خدا مخصوص بکہ معظمہ ظاہر تر است بہ بجز انہا اکاسرہ و مملکت قیام
 پس امتحان و وعدہ ظاہر امتحان استخلاف زمین جائے مقدس می باشد و گویند کہ مفاد آیہ
 جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذہوقاً کہ بدست حق پرست شاہ
 شاہ ولایت ظاہر گشت بارض حرم محرم بمیان آمد بارض اکاسرہ و قیصرہ و خزان
 ایشان امر وین از محی حق و زہق باطل ترقی می یابد یا از جلب مملکت فائز و آیا او
 الا لباب بعین النصفہ حالادریافت شد کہ خدا کے کم نزل ظہور امتحان این وعدہ بر
 دست کارروائی عالم امیر الامم وقتیکہ آنجناب بروش بنی توکلی علی تو پر بودہ از
 بیت اللہ المحرم صنم ہا بر خاک بذلت انداخت و رسول خدا صلعم در قصد لقیش متخو
 جا رہا الحق و زہق الباطل لایہ جلوہ گر عالیان فرمود شاعری بلیغ میگوید سہ
 وفائے وعدہ الہی عیان شدہ از تو پہلہ بروز فتح کہ با نکتہ فکندہ اصنام پلچون
 قول فصل است و رتہ الزام و تیا طلبہ بر اسلامیان عائد میشود و ہوقیغ و اگر
 نامتعلی آنرا قول فصل نگمار و ماہر سہ وعدہ استخلاف و تمکن و تبدیل خوف را
 با امن و طمانیت بآیات قرآنی مینمایم تا اتمام حجت بشود قال اللہ تم و یجعلکم خلقاً
 الارضی الہ مع ادلہ قلیلاً ما تذکرون و قولہ آمینوا باللہ وراسولہ و انفقوا مما جعلکم
 مستظلیین فیہ کہ در استخلاف اہل سلام آمدہ اند و قال اللہ تم و لقد مکناکم فی الارض
 و جعلناکم فیہا معاش قلیلاً ما تذکرون و قولہ الذین ان مکناہم فی الارض

اقاموا الصلوة الخ که در مکن این است مرجمه آمده اند در انزاله خوف و تحقق امن
 خاصه بتمام که اهل اسلام را در عهد رسالت از زانی داشت و اگر فی قوله تم فی الارض
 الام استغراق است که هر هر بقوه تحت تصرف اسلامیان آید پس هنوز انجا زوجه
 الاهی نشده است بلکه این انجا حکم آیه وافی هدایه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
 الحق لیظهره علی الدین که در زمان اجمت اقران حضرت صاحب الامر حلیقا القرآن
 انشا الله المنان بظهور خواهد آمد پرتبع این وعده حضرت الاهی تعلقی بخلافت اصحاب
 متغلبین و مسلطین و مستولین نمی دارد و ازین آیت شریفه بهر یک وجهی که
 خلافت ایشان کارسختی کشاید و الله الوفی بارباب الرشد و بخرتة النون و لصلی
 و اما حامیان خلافت سقیقی چون دیدند که تفضیل شیوخ صحابه با امر قتال بر سایر
 علیه السلام از واقعات و از قران ناممکن است پس بنام حستندتیا و بیل آیه وافی هدایه
 لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قائل اولئک اعظم درجه من الذین
 انفقوا من بعد و قالوا چنانچه امام محمد بن الرازی در تفسیر کبیر ۸۸ صفحہ ۱۲۱
 نسبت نموده فرموده و معلوم آن صاحب الاتفاق هو ابو بکر و صاحب لقتال
 هو علی و بعد ازین بقتضای عبادت خود ضبط نفس فرموده انچه در اول داشته
 بجز سوال بمعرض جواب بیرون آورد چنانچه میفرمایند فان قبل صلواتنا
 هو علی بقوله تعی و بطبقت الطعام قلنا اطلاق القول بانه انفق لا یتحقق الا
 انفق فی الواقع العظیمه اموال عظیمه و ذکر الواحدی فی البیطان ابابکر
 کان اول من قاتل علی الاسلام و ذلک لانه علی فی اول ظهور الاسلام کان
 غنیاً صغیراً ولم یکن صاحب القتال و اما ابو بکر فانهم کان شیخاً مقدماً و کان ینبئ